

جایگاه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در تمدن اسلامی

علیرضا پیروزمند^۱

احمد عابدی^۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۷/۱۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۲۱

فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی ناجا / سال سوم / شماره دهم - زمستان ۱۳۹۷ * ۸۷-۱۰۶

چکیده

در اندیشه اسلامی، حکومت فقط مسئول نظم و امنیت یا مسئول توسعه و رفاه مادی مردم نیست، بلکه وظیفه سرپرستی همه‌جانبه فرد و جامعه را در مسیر تکامل الهی به عهده دارد؛ یعنی هم نسبت به دنیای مردم و هم نسبت به تأمین آخرت آنها وظیفه بسترسازی و هدایت دارد. مأموریت‌های سخت و نرم نیروی انتظامی جمهوری اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین سازمان‌های حکومتی نیز نمی‌تواند از این مهم تفکیک شود. وظیفه پلیس در حکومت اسلامی فقط جلوگیری از تخلفات مشهود نیست، بلکه به علت به‌هم‌تنیدگی موضوعات اجتماعی باید از موضع مأموریت خود در همه عرصه‌های جامعه و در کل مهندسی اجتماعی نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. نیروی انتظامی صرفاً یک نیروی بازدارنده و ناظر- مأمور و معذور- نیست، بلکه نیرویی سازنده است که حضور پیش‌برنده‌ای نسبت به پیشرفت جامعه اسلامی از منظر نظم، امنیت، قانون‌گذاری و اجرای آن در همه عرصه‌ها دارد؛ زیرا فلسفه نظم و امنیت جدای از فلسفه حکومت نیست. حکومتی که مسئول بسترسازی برای پرستش خدا و هدایت مردم به سمت ارزش‌ها و اوصاف حمیده الهی است، نیروی انتظامی آن نیز نمی‌تواند به ابزارهایی همچون جریمه کردن بسنده و از تأثیرگذاری اخلاقی بر افراد جامعه و به دست آوردن مهارت لازم در این زمینه، شانه خالی کند. با این حال، وقتی مقیاس حکومت اسلامی در سطح تمدن اسلامی گسترش پیدا می‌کند، بدیهی است جایگاه نظم و امنیت و مأموریت‌های نیروی انتظامی نیز به تناسب آن ارتقا می‌یابد.

جامعه از «دولت، اصناف و خانواده‌ها» تشکیل شده و نظم و امنیت در این سه قالب تحقق عینی پیدا می‌کند. در مقیاس تمدن اسلامی، وظیفه نیروی انتظامی ایجاد نظم و امنیتی است که مبدأ «قدرت، عزت و رحمت» در «دولت، صنف و خانواده» باشد.

در این بین، نیروی انتظامی برای نیل به اهداف فوق باید با تعریف «استراتژی، برنامه‌ریزی و سازماندهی» در سه سطح جایگاه خود را ارتقا بخشد: ۱. اقدام به انجام وظایف قانونی؛

۲. ارتقای کارآمدی؛ ۳. توسعه روابط بین‌سازمانی. انتظار می‌رود در هر سطح از بهینگی از طریق ارتقای احساس «قدرت، عزت و رحمت» توسط مردم، علاوه بر ارتقای اثربخشی نیروی انتظامی، جامعه نیز به تمدن نوین اسلامی نزدیک‌تر شود.

واژگان کلیدی

نظم، انتظام، جامعه اسلامی، تمدن اسلامی، «قدرت، عزت و رحمت»، تمدن‌سازی اسلامی

مقدمه

نیروی انتظامی به عنوان بالاترین پشتوانه تثبیت قدرت نظام اجتماعی اسلام، به میزانی که از هماهنگی و انسجام بیشتری برخوردار باشد، نظام اسلامی در مسیر نیل به تمدن اسلامی از توفیقات بیشتری برخوردار خواهد شد. ایجاد هماهنگی و انسجام درون این سازمان و توسعه‌بخشی به کارآمدی آن در تراز تمدن نوین اسلامی، زمانی محقق خواهد شد که ساختارهای درونی، الگوهای رفتاری و برنامه انضباطی آن بر اساس ارزش‌های الهی حاکم بر جامعه اسلامی تنظیم شده باشد. هرگونه سهل‌انگاری در این امر مهم، زمینه جدا شدن این سازمان از ارزش‌های انقلاب اسلامی را در عمل فراهم و به تدریج میدان را برای حاکمیت الگوهای غیردینی باز می‌کند.

سؤال اساسی در این مسیر، چگونگی طراحی تئوری نظم و انضباط مبتنی بر جامعه‌شناسی و هستی‌شناسی الهی و تعمیم آن به ساختارها، استراتژی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، سازماندهی‌ها و شاخصه‌های ارزیابی نیروی انتظامی است تا امکان حضور این نیرو در سطح تمدنی فراهم شود.

این مقاله برای گردآوری اطلاعات از روش کیفی تحقیق کتابخانه‌ای و برای تجزیه و تحلیل آنها و نیز نظریه‌پردازی از تکنیک گفت‌وگوی علمی و طوفان فکری سود برده است. بعد از تبیین شاخصه‌های نظم ارزشی (قدرت، عزت و رحمت) به جامعه هدف در ایجاد نظم، یعنی «دولت، صنف و خانواده» می‌پردازد و در نهایت سه مرحله ارتقابخشی نیروی انتظامی برای نیل به تمدن نوین اسلامی را بررسی می‌کند.

نیروی انتظامی، نظم و تمدن

۱. نظریه نظم و انتظام در جامعه اسلامی

از نظم تعاریف متعددی ارائه شده است؛ اموری که هر یک در جای مطلوب نشست‌اند و دقیقاً مرتب شده‌اند؛ اطاعت همه اعضای جامعه از هنجارها، ارزش‌ها و قوانینی که اساس قوام جامعه را تشکیل می‌دهند (بیرو، ۱۳۷۵: ۳۶۸). نظم یعنی هماهنگ بودن امور مختلف، متعدد و متفاوت که برای رسیدن به هدفی مشخص در نظر گرفته شده‌اند. مبتنی بر این تعریف، نظم سه رکن اصلی دارد: ۱. تعدد موضوعات؛ ۲. هماهنگی؛ ۳. هدف.

هدف نظم نمی‌تواند از هدف جامعه جدا فرض شود، زیرا موضوع نظم در جامعه مطرح می‌شود؛ از این رو، لازم است به صورت خیلی کلی هدف در جامعه انسانی شناسایی شود؛ البته جامعه نیز در بستر تکامل تاریخ و تعریف از جهان ملاحظه می‌شود. اگر در فرهنگی هستی به گونه‌ای تحلیل شود که نیاز به خالق نداشته باشد، یعنی انبوهی از ماده باشد و کمال و حرکت، ذاتی آن محسوب شود، در این صورت، تعریف از تکامل تاریخ و تکامل و توسعه جامعه انسانی و هدف جامعه انسانی و در نهایت نظم آن به گونه‌ای خاص تعریف می‌شود (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۴۵).

برای مثال توماس هابز (Thomas Hobbes, 1588-1679) جهان را همچون یک جنگل و انسان را موجودی خودخواه، حریص و گرگ‌صفت می‌پندارد که به دنبال دریدن و مصادره همه چیز به نفع خود است. طبیعی است که هدف از نظم در این تفکر، پیش‌گیری از تعدی انسان‌ها به همدیگر و دریدن یکدیگر است. دورکیم (Emile Durkheim, 1858-1917) از انسان تعریف دیگری می‌دهد و هنجارها، ارزش‌ها و قوانین را قوام تشکیل جامعه می‌داند و نظم را براساس ارزش‌های اخلاقی جامعه و با هدف پاسداشت آنها لازم می‌داند (کریمی، ۱۳۹۳)؛ اما در تعریف و تبیین ارزش‌های اخلاقی، توجهی به اعتقادات الهی و دینی نمی‌کند. مبتنی بر فرهنگ دینی، به ویژه فرهنگ متعالی اسلام که جهان را مخلوق خالقی عالم و حکیم می‌داند، هنجارها، ارزش‌ها و قوانینی که جامعه را تشکیل می‌دهند، به دو گونه الهی و غیرالهی تفسیر و تحلیل می‌شوند. در چنین جامعه‌ای نظم نیز در خدمت ارزش‌هاست؛ قهراً ارزش‌ها خنثی نیستند، بلکه در دو جهت الهی و غیرالهی نظام پیدا می‌کنند. در این فرهنگ، بعد از ایمان به ربوبیت حضرت حق، همه ارزش‌ها و قوانین بر اساس عبودیت و تقوا تعریف و تنظیم می‌شوند. هم منشأ نظم و هم هدف نظم، تقرب به خدای متعال است. هرچه نظم

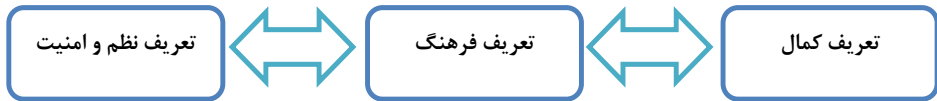
توسعه بیشتری در ابعاد زندگی انسان پیدا کند، تقرب نیز فراگیرتر خواهد شد. به عبارت دیگر در هر بینشی، نظم و امنیت با بی‌نظمی و ناامنی تفاوت دارد. نمی‌توان گفت هم بازار و بازاریان نظم و امنیت داشته باشند و هم سارقین و بزهکاران. در ارتباطات اجتماعی ایجاد نظم برای هر گونه ارتباط اجتماعی پسندیده نیست و لو این ارتباط مخالف قوانین و جهت‌گیری‌های جامعه باشد؛ یعنی، حفظ نظم به طور مطلق برای همه افراد و همه موضوعات در هر زمان و مکان، چیز خوبی نیست. جامعه وقتی با مجموعه‌ای از روابط «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» در جهت خاص شکل می‌گیرد، تا زمانی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که نسبت به نظام روابط اجتماعی حساس باشد و آنها را از آسیب‌ها و بی‌نظمی‌های احتمالی صیانت کند و برای روابطی که در راستای منافع جامعه است، نظم و امنیت و برای هر گونه ارتباط مخرب، فضای بی‌نظمی و ناامن ایجاد کند. اینکه نظم چه «ارتباطاتی» دارد و در چه سطحی و توسط چه کسانی باید حفظ شود و کدام روابط نباید از نظم و امنیت بهره ببرند، بستگی به فرهنگ و جهت‌گیری‌های حاکم بر روابط جامعه دارد. فرهنگ به عنوان پذیرش‌های هنجاریافته جامعه (پیروزمند، ۱۳۹۵: ۲۵) همچون یک قانون بالادستی و الزام‌آور، کیفیت و خوبی و بدی روابط را تفسیر می‌کند. از منظر فرهنگ، جامعه نمی‌تواند هیچ‌گونه تفسیر ارزشی برای روابط قائل نباشد؛ به طوری که هم نظم برای ایجاد ناهنجاری و هم نظم برای هنجارها ارزشمند باشد.

در فرهنگ الحادی به حداکثر رساندن «بهره‌وری از لذایذ دنیا» یک اصل مسلم است و جامعه بشری برای بهتر زندگی کردن باید همه چیز خود را حول بهره‌وری بیشتر از جهان ماده به نظام برساند. کمال و پیشرفت جامعه انسانی نیز در تحقق بهره‌وری است. عدالت، ظلم، نظم و امنیت نیز در همین راستا تعریف می‌شوند. غایت تأمین نظم و امنیت نیز «توسعه بهره‌وری» از دنیاست. اما در فرهنگ الهی بعد از ایمان به ربوبیت حضرت حق و تعریف حق و باطل مبتنی بر آن، همه شرافت‌ها، ارزش‌ها و شایستگی‌ها بر اساس عبودیت و تقوا تعریف و تنظیم می‌شود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات/۱۳)».

از این رو، اقرار کنندگان به توحید و منکران آن و فرهنگ به پذیرش رسیده بین آنها ارزش یکسانی ندارد. انسان مشرک و کافر که همه هستی را برای خود می‌خواهد و تمام‌قد در مقابل پرچم‌داران توحید مبارزه می‌کند، به قدری ارزش و شایستگی خود را از دست می‌دهد که به فرموده قرآن: «وَأُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف/۱۷۹)!

۱. آنها همچون چهارپایان‌اند بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند.

وقتی عده‌ای منزلت و ارزش اجتماعی‌شان تا این حد تنزل کرد، ایجاد امنیت و نظم برای آنها چه معنایی دارد؟ فرهنگ توحیدی، کمال و پیشرفت جامعه انسانی را منحصر در عالم ماده و به دست آوردن آن نمی‌کند، بلکه کمال را در ایمان و بندگی خدا می‌داند و ارتقای نظم و امنیت را نیز برای تکامل و ارتقای بندگی دنبال می‌کند.



در این تحلیل، «نظم و امنیت»، «هویت انسان»، «نیازهای انسان»، «سلامتی و هنجارها»، «نامنی‌ها و ناهنجاری‌ها» در ارتباط با مبدأ هستی تعریف می‌شود؛ بنابراین، کسانی که برای رسیدن به دنیا و لذایذ نامشروع آن همیشه در حال برنامه‌ریزی و طراحی هستند نباید نظم و امنیت داشته باشند. هویت و شخصیت فرد و سازمان نیز در ایجاد ارتباط الهی با بندگان خداوند است تا دچار هیچ‌گونه اذیت و نامنی نشوند.

گستره تأثیرگذاری الزامات فرهنگی نیز شامل همه روابط و ساختارهای اجتماعی، از کوچک‌ترین سلول جامعه (خانواده) تا بزرگ‌ترین آنها (دولت و حاکمیت) می‌شود.

انتظام نیز که به معنای طلب نظم و مدیریت نظم است و منطقاً پس از پرداختن به تعریف نظم قرار می‌گیرد، در همین راستا تعریف می‌شود؛ یعنی هر فرهنگی که بر تعریف نظم حاکم باشد، بر تعریف انتظام نیز حاکم می‌شود. به عبارت دیگر، نباید فرهنگ تعریف نظم و طلب آن مخالف یکدیگر باشند. اگر نظم در فرهنگ مادی بود، انتظام نیز - که طلب نظم است - باید متناسب با همان محور باشد. اگر نظم الهی تعریف شد، باید انتظام هم الهی تعریف شود. نظم و مدیریت آن باید به گونه‌ای باشد که در نهایت اوصاف الهی و حمیده در روابط اجتماعی توسعه پیدا کنند. بنابراین، انتظام موقوف به نظم و نظم موقوف به هدف نظم می‌شود. هدف نظم نیز به دو نوع جهان‌بینی - الهی و مادی - بر می‌گردد.



به عبارت روشن‌تر، طلب نظم از دیگران و منظم کردن جامعه در دستگاه مادی و الهی، تفاوت دارد؛ پس پایه مدیریت و حقیقت اداره دو گونه خواهد بود: اگر انسان، جامعه و هستی مادی تعریف

شود، نیازها و ابزار رفع نیازها نیز مادی خواهد بود. تحریک انگیزها، هماهنگ‌سازی اراده‌ها، افکار و رفتار نیز به صورت مادی خواهد بود؛ در نتیجه، انتظام و مدیریت نظم در جامعه نیز باید به اصل بودن نیاز و ارضای نیاز مادی بازگشت کند.

برای مثال اگر شرافت و کرامت نیروی انسانی در یک سازمان دچار آسیب شود، به گونه‌ای که با موضوعات مادی همچون رشوه تحریک شود، به جای اینکه انتظام و طلب جریان قانون و اقامه قانون را کند، با رشوه گرفتن، قانون را به پول تبدیل می‌کند؛ یعنی قانون و انتظام را می‌فروشد. فروختن انتظام بدین معناست که نه تنها نظم طلب نشده، بلکه امر دیگری جایگزین نظم شده است؛ در حقیقت اخلال به نظم اقامه و به پایه‌های ارزشی جامعه صدمه وارد شده است (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۵۹).

۲. رابطه جامعه و تمدن اسلامی با نظریه نظم

چنان که ملاحظه می‌شود، اصولاً مفهوم دقیق و توسعه‌یافته نظم و انتظام در بستر جامعه مطرح است. مفهوم جامعه نیز در بستر تاریخ و در بستر تغییرات تمدنی رشد می‌کند. به عبارت دیگر، «نظریه نظم ارزشی» در تناسبات واژه‌های «هستی، تاریخ، جامعه، فرهنگ و تمدن» تعریف و تحلیل می‌شود؛ زیرا جامعه و خاستگاه آن در بستر فرهنگ و ارزش‌های پذیرفته‌شده افراد شکل می‌گیرد. در فرهنگ اسلام خاستگاه جامعه، ذیل غایت اصلی آفرینش، یعنی پرستش و عبودیت حضرت حق تعریف می‌شود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶).^۱

نمی‌توان عالم را مخلوق دانست و جهت تکامل عالم را هم در جهت تقرب به سوی خداوند دانست، اما جهت‌گیری‌های جامعه و تنظیمات نظام اجتماعی را جدای از دین و فرهنگ دینی تعریف کرد یا اهداف و مأموریت‌های سازمان‌های داخلی جامعه (از جمله ناجا که عهده‌دار نظم و امنیت است) را بدون توجه به چنین حقیقتی توضیح داد. پس هدف از ایجاد نظم و امنیت در اشکال مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... در همین راستا باید بررسی شود؛ یعنی اهداف و جهت‌گیری‌های اساسی جامعه تعیین می‌کند که اصولاً نظم چیست؟ چه مقدار نظم و امنیت، در چه موضوعاتی، با چه اولییتی باید برقرار شود؟

۱. جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند [و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند]!

نکته دیگر اینکه تمدن در بستر جامعه شکل می‌گیرد و هیچ تمدنی بدون وجود جامعه‌ای که به حمایت و پشتیبانی از آن برخیزد قابل تصور نیست. با خیزش جامعه و فرامرزی شدن آثار آن تمدن شکل می‌گیرد. شکل‌گیری جامعه، گستره خواسته‌های «فردی» را به خواسته‌های «اجتماعی» تبدیل می‌کند و سرعت و کیفیت خواسته‌ها را به طور تصاعدی بالا می‌برد. جامعه نیز به عنوان یک موجود زنده و در حال رشد، همیشه خواهان پیشرفت، استمرار، ثبات و تکامل درونی (ملی) و بیرونی (فراملی) است؛ یعنی می‌خواهد اعتقادات و ارزش‌های خود را هم‌زمان با جریان در همه ابعاد و ارکان درونی (سیاست، فرهنگ و اقتصاد) در گستره جغرافیایی جهان نیز وسعت بخشد تا در ضمن صیانت از اقتدار و استحکام‌بخشی به موقعیت خویش، سایر افراد و جوامع را نیز همراه خود کند. توسعه «مقیاس» از جامعه‌سازی به تمدن‌سازی، به این موضوع مهم معطوف است که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند تنها در اندیشه خود محدود بماند و از بالا بردن جایگاه و سهم تأثیر خود در نظام موازنه جهانی و به دست‌گیری مدیریت جهانی و در نهایت تمدن‌سازی صرف نظر کند.

از این نظر، تمدن جامعه‌ای بزرگ است که با بازتاب جهان‌بینی حاکم بر جامعه اولیه و نظریه‌های «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» آن، استقرار و ثبات بیشتری می‌یابد. تمدن تبلوری از هستی‌شناسی و راوی فرهنگ یک جامعه است که از مرزهای ملی آن فراتر رفته و از تاریخ آن عبور کرده است (پهلوان، ۱۳۸۸: ۳۷۰). واژه تمدن متضمن وجود مجموعه‌ای هماهنگ از دانش‌ها و فنون برای کنترل طبیعت و سازماندهی حیات اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار اجتماعی است. یک تمدن شامل مجموعه‌ای پیچیده از پدیده‌های اجتماعی قابل انتقال، حاوی جهات مذهبی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی، فنی یا علمی و مشترک در همه اجزای یک جامعه وسیع یا چند جامعه مرتبط با یکدیگر است (بیرو، ۱۳۷۵: ۴۷). تمدن جنبه عینی و تجسمی فرهنگ است و مادامی که فرهنگ در قالب تمدن ظهور نیابد، امکان تحقق عینی نخواهد یافت و بستر لازم برای تحقق آرمان‌ها، الگوها و ارزش‌هایی که در آن فرهنگ مطلوب شناخته شده است، فراهم نمی‌آید (پیروزمند، ۱۳۹۵: ۶۲).

بر این اساس، در طبقه‌بندی مفاهیم، مفهوم «تمدن» و مفاهیم مرتبط با آن، جزو مفاهیم پایین‌دستی نظریه‌های جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. این ارتباط چنان مهم و تأثیرگذار است که باید ریشه‌های مباحث فراوان و مختلفی را که درباره تمدن به ویژه در قرن‌های اخیر

شده است، در مجادلاتی جست‌وجو کرد که در جامعه‌شناسی و مبانی فرهنگی آن وجود دارد. مکاتب و نظریه‌های گوناگونی که در جامعه‌شناسی ابراز وجود کرده‌اند آبخشور تحلیل‌های متفاوت و گاهی متضاد از تمدن به عنوان یک جامعه بزرگ شده است.

مقام معظم رهبری نیز در زنجیره منطقی و مستمر نیل به تمدن اسلامی (انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی، امت و تمدن اسلامی) رسیدن به جامعه اسلامی را یک هدف میانی می‌دانند؛ زیرا هدف اصلی از تأسیس جامعه اسلامی، بندگی خداوند و رسیدن به آرمان‌ها، اهداف و آرزوهای بزرگ اسلام برای همه بشر است نه بخشی از آنها. وقتی جامعه‌ای به عبودیت و معرفت کامل خدا رسید و تخلق به اخلاق الله پیدا کرد، زمینه برای ایجاد تمدن اسلامی، یعنی گسترش این جامعه و فرهنگ آن در مقیاس جهانی و فضای عمومی بشریت به وجود می‌آید (بیانات مقام معظم رهبری، ۹۰/۷/۲۴ - ۸۰/۹/۲۱).

اگر امتداد جامعه اسلامی در سه مقیاس «ملی، منطقه‌ای و جهانی» دنبال نشود و منحصر در مقیاس ملی شود، بدین معنی است که نمی‌خواهد وحدت کل جامعه جهانی و تعاریف حاکم بر مناسبات آن را تغییر دهد؛ یعنی بنا ندارد سهم تأثیر خود را در موازنه جهانی ارتقا بخشد! در این صورت، پیشرفت چنین جامعه‌ای به عنوان یک قمر در منظومه قدرت جامعه جهانی تعریف می‌شود. بر خلاف این تصور، معمار بزرگ انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره)، خواهان حضور در سطح منطقه‌ای و جهانی بود. ایشان می‌خواستند حکومت دینی را در یک کشور بنیان‌گذاری و بعد از بیداری امت اسلامی، هویت معنوی را در جامعه جهانی زنده کنند. نتیجه فحری چنین حرکتی تغییر در مطالبات جامعه جهانی و تبدیل آن به انقلاب جهانی در مسیر ایجاد تمدن الهی به دست امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه الشریف است (بیانات مقام معظم رهبری، ۹۱/۱۰/۱۹).

چکیده سخن اینکه موضوع نظم، انتظام و امنیت در بستر جامعه معنا پیدا می‌کند؛ آن هم در جامعه‌ای که در مبانی فکری آن جهت‌گیری تمدنی اشراب شده است. اگر جامعه‌ای فاقد چنین جهتی باشد، نیاز به تئوری نظم و انتظام متفاوتی ندارد؛ زیرا ناچار است در بستر تئوری‌های جهانی به حیات خود ادامه دهد و به عنوان قمری از اقمار قدرت‌های بزرگ، به تئوری‌های آنها گردن نهد.

چشم‌انداز نیروی انتظامی در مقیاس تمدنی

۱. گستره ایجاد نظم ارزشی توسط نیروی انتظامی

اگر اساس مأموریت نیروی انتظامی را ایجاد نظم و امنیت در جامعه آن هم در بستر آموزه‌های دینی و در مقیاس تمدن اسلامی تعریف کنیم، باید در قدم دوم، جامعه و ساختارهای آن را شناسایی کنیم تا موضوع مأموریت‌ها و چگونگی تغییر و تحول در آنها معلوم شود. جامعه از «دولت، اصناف و خانواده» تشکیل شده است و نظم، امنیت و انتظام با همان بار معنایی در این سه تحقق عینی پیدا می‌کند.

دولت: منظور از دولت همان حکومت و سازمان عالی اداری یک ملت است؛ مجموعه‌ای از نهادها که در جهت پیدایی و تشکل یک دستگاه تنظیم‌کننده که در رأس جامعه جای می‌گیرد، قوام می‌پذیرد (بیرو، ۱۳۷۵: ۴۰۴). بنابراین مراد از دولت مجموعه دستگاه حاکمیت اعم از قوای سه‌گانه- مجریه، قضاییه و مقننه- است. به دلیل فراگیری گستره دولت، ریشه بسیاری از نظم‌ها و بی‌نظمی‌ها دولت است و نباید انتظار داشت نیروی انتظامی فقط با مردم روبه‌رو باشد. اصناف: نظام صنفی نوعی سازمان اجتماعی است که در آن گروه‌های الزامی مبتنی بر حرفه، دارای نقش رسمی در دولت هستند و از امتیازاتی برای به انجام رساندن اهدافشان برخوردارند (بیرو، ۱۳۷۵: ۷۰). اصناف معمولاً از دولت مستقل هستند و مردم‌نهاد محسوب می‌شوند.

هر چند مواجهه با تخلفات این گروه در دستور کار نیروی انتظامی بوده است، اما هم ساختار و هم شکل کارکرد اصناف و هم مواجهه نیروی انتظامی با آنها در تمدن اسلامی متفاوت خواهد بود.

خانواده: هسته اساسی جامعه که مبتنی بر فرهنگ‌های مختلف تعاریف گوناگونی به خود می‌گیرد؛ چه از جهت اعضای اصلی تشکیل‌دهنده آن، چه از جهت غایت تشکیل آن، چه از نظر محل زندگی، چه از نظر کارکردها و نقش هر یک از اعضای آن و بالاخره چه از نظر نوع ارتباط آن با جامعه (بیرو، ۱۳۷۵: ۱۳۰). گروهی متشکل از افراد که از طریق پیوند زناشویی، هم‌خونی یا پذیرش (به عنوان فرزند) با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر و خواهر در ارتباط متقابل‌اند و فرهنگ مشترکی پدید می‌آورند و در واحد خاصی زندگی می‌کنند. اگر به واژه «اهل» در قرآن بار معنایی خانواده داده شود، زن و مردی که طبق ضابطه شرعی

ازدواج کرده‌اند، از ارکان خانواده محسوب می‌شوند؛ همچنین فرزندان و همسران آنها و برادران و خواهران از اعضای خانواده هستند (بهرامی، ۱۳۹۱: ۴۵۲).

به دلیل جایگاه زیرساختی خانواده در جامعه، رعایت نظم و نیز فراگیری نظم ارزشی در خانواده، زیربنای تکامل نظم و پیشرفت در جامعه است؛ از این رو یکی از میدان‌های مسئولیت نیروی انتظامی حفظ و ارتقای نظم در خانواده است.

به هر حال در فرهنگ اسلامی «دولت، اصناف و خانواده» در بستر جهان‌بینی و ارزش‌های الهی و در مقیاس تمدن اسلامی مطالعه و تعریف می‌شوند و وظیفه نیروی انتظامی ایجاد و ارتقای نظم و امنیت در این ساختارهاست. به عبارت دیگر، «دولت، صنف و خانواده» ساختار و موضوعات نظم‌اند و در الگوی مطلوب باید آثار ایجاد نظم توسط نیروی انتظامی در تراز تمدنی در سه موضوع یادشده دیده شود؛ یعنی نیروی انتظامی با سه شاخصه مربوط به نظم ارزشی در سه موضوع «دولت، صنف و خانواده» کار می‌کند تا بتواند مراحل مختلف مأموریتش را انجام دهد.

۲. شاخصه‌های ایجاد نظم ارزشی توسط نیروی انتظامی

شاخص شناخت نظم چیست؟ اثر نظم ارزشی چیست؟ چگونه بفهمیم نیروی انتظامی در «دولت، صنف و خانواده» نظم اسلامی ایجاد کرده است یا خیر؟ برای مدیریت در توسعه تشکیلات و کارآمد کردن سازمان و امکان «پیشگویی، هدایت یا برنامه‌ریزی و کنترل تغییرات» باید معیارهایی در اختیار سازمان باشد. با توجه به رهنمود مقام رهبری برای نیروی انتظامی سه معیار «قدرت، عزت و رحمت» می‌تواند روشنگر نظم ارزشی باشد. به عبارتی مأموریت نیروی انتظامی ایجاد نظم است که مبدأ «قدرت، عزت و رحمت» در «دولت، صنف و خانواده» باشد.

«بزرگ‌ترین وظیفه نیروی انتظامی، حفظ ارزش‌هاست. قدرت و عزت و رحمت، در چارچوب حفظ ارزش‌های اسلامی و قرآنی است» (بیانات رهبری، ۱۳۹۱/۴/۲۱). این سه باید مبتنی بر همان مبنای نظم و انتظام در فضای اسلامی و معنوی به گونه‌ای تعریف شوند که متلائم، متناسب و هماهنگ باشند؛ در خود نیروی انتظامی پیاده شوند و بازتاب در مواجهه نیرو با جامعه باشند.

الف) قدرت

از قدرت تعاریف متعددی شده است: پدیدآورنده آثار مطلوب، امکان تحمیل اراده خود بر رفتار افراد دیگر، توانایی فرد یا افراد در تجهیز و به دست آوردن براینده منابع موجود به وسیله روشی مناسب به منظور هدایت و جهت دادن به رفتار جمعی دسته‌ای از انسان‌ها و... (نبوی، ۱۳۷۹: ۴۳). از نظر علامه حسینی شیرازی (ره)، در جامعه‌ای که برای پرستش خداوند متعال شکل گرفته است، اساس قدرت به تعلق و شدت وابستگی نسبت به دین (اسلام) تعریف می‌شود؛ یعنی «شدت روحی» افراد اساس قدرت خواهد بود. توضیح اینکه افراد معمولاً نسبت به نیازمندی‌های خود و خانواده‌شان و سازمانی که در آن کار می‌کنند و نسبت به کل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، حساسیت دارند. اگر این حساسیت نسبت به کل جامعه بیشترین سهم و متغیر اصلی و نسبت صنف و سازمان در مرتبه دوم و نسبت به خود و آنچه متعلق به اوست، در مرتبه پایین‌تر قرار گرفت، بدین معناست که افق حساسیت افراد بالاتر رفته است. چنین افرادی اگر نسبت به اتفاقاتی که در اطراف‌شان و در رابطه بین سازمان‌شان و سازمان‌های دیگر می‌افتد، حساس باشند، نمی‌گویند به ما ربطی ندارد. برای اینکه بتوانند هر گونه تغییر در محیط را تفسیر کنند و ارتباط آن را با صنف خودشان و سهمی که باید قبول کنند، بررسی کنند، دغدغه دارند. اگر چنین دغدغه و دلوپسی در خانواده‌ها، اصناف و دولت‌ها وجود نداشته باشد، نخواهند توانست شدت و قدرت پیدا کنند. هر انسان کارآمد و مؤثر هر قدر میزان دغدغه‌اش نسبت به هر موضوعی پایین آید، قدرت تأثیر او به نسب پایین می‌آید. اگر اساس قدرت «خانواده، صنف و دولت» به تعلق و شدت وابستگی نسبت به اسلام تعریف شود، در آن صورت «شدت روحی» اساس قدرت خواهد بود و نیروی انتظامی هم می‌تواند از این شدت روحی استفاده کند؛ یعنی انگیزش‌ها مادی نیست بلکه الهی است. این حساس‌ترین مطلب در انگیزش‌هاست که نیروی انتظامی می‌تواند برای بهینه کردن راندمان از آن استفاده کند، نظام توییح و تشویق را کنترل کند و تکامل ببخشد؛ یعنی پاداش و توییح به تدریج از بهره‌وری شخصی به بهره‌وری اجتماعی و بهره‌وری نسبت به توسعه کلام حق در جهان ارتقا پیدا کند و چنین حقیقتی توسط نیروی انتظامی ملاحظه شود (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۱۵). به عبارت دیگر، در نگاه الهی، داشتن قدرت برای بقای قدرت (اصالت قدرت) نیست؛ چنان که برای کسب سود و رفاه مادی نیست، بلکه برای اقامه حق و طرد باطل و تحقق عدالت و نفی ظلم است (نبوی، ۱۳۸۶: ۳۳۱).

به هر حال، برای افزایش قدرت «خانواده، صنف و دولت» باید همه کارها، از پیگیری‌هایی خرد گرفته تا تصمیم‌گیری‌هایی کلان، دارای جهت‌گیری واحد و موضع‌گیری‌های متناسب

با همان جهت گیری باشد و در نهایت تلاش‌ها و مجاهده‌ها در راستای همان موضع‌گیری‌ها باشد.

در آیات و روایات فراوانی هدف و معیار ارزشمندی اعمال قدرت مورد توجه قرار گرفته است: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید/ ۲۵): «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».

حضرت امیر(ع) می‌فرماید: «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِظِّ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطِهِ عَنزٍ»: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود، یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم؛ آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است» (هاشمی خوبی، ۱۴۰۰ ق، ج ۳: ۱۱۰).

ب) عزت

عزت، ضد شرارت و به معنای عزیز بودن است. عزیز بودن غیر از پست بودن و رذل بودن است (بندر ریگی، ۱۳۶۴: ۳۶۰). قدرت یا بر ترس استوار است یا بر حب. قدرت وقتی بر پایه‌های ترس شکل گرفته باشد، زمینه‌ساز و سازگار با شرارت و پرورش‌دهنده دنائت و پستی است؛ یعنی صاحب قدرت، بر کسی حکومت می‌کند که دنی است. بر عکس زمانی که بر پایه محبت باشد، زمینه‌ساز عزت است و صاحب قدرت بر کسی حکومت می‌کند که کریم‌النفس است.

اگر قدرت نیروی انتظامی بر ترس استوار باشد نه بر حب و عشق، شرارت را نتیجه می‌دهد نه عزت را؛ در آن صورت نظم، ابزار و قوانینی است برای حرکت از یک مرحله کمال به مرحله بالاتر. رعایت چنین نظمی در یک سازمان و طلب آن از جامعه به معنای شریف بودن و کرامت نفس و تخلف از آن به معنای شرارت است. انسان شریر خودمحمور است و دیگران را برای خودش مصرف می‌کند؛ در

حالی که انسان کریم ایثارگر است. انسان یا سازمانی که برای حفظ امنیت غیر، فداکارانه خطرپذیری می‌کند، قدرتش را طوری مصرف می‌کند که در جامعه عزت پیدا کند؛ اما فرد یا سازمانی که بخواهد جامعه را برای خودش مصرف کند، کسانی که از او اطاعت می‌کنند و به او احترام می‌گذارند از ترس است، نه از روی عشق و محبت و از اینکه در کنارش هستند احساس امنیت نمی‌کنند. چنین فرد یا سازمانی شیرین است و میان دزدان بزرگ‌ترین دزد خواهد شد (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

قرآن کریم در مورد عزت می‌فرماید: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (نساء / ۱۳۹): «کسانی که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند، آیا عزت و آبرو نزد آنان می‌جویند؟ با اینکه همه عزت‌ها از آن خداست؟!» روایات اهل بیت (ع) نیز عزت را در عوامل زیر می‌دانند: تقوا و اطاعت از خدا، قطع طمع از دیگران، انصاف نسبت به دیگران، گذشت نسبت به کسانی که به ما ظلم کرده‌اند، اعطا به کسانی که ما را محروم کرده‌اند، صله نسبت به کسانی که با ما قطع رابطه کرده‌اند، نگهداری خشم و اطاعت از اهل بیت (ع) (ری شهری، ۱۳۸۰: ۳۴۶). از این رو، نیروی انتظامی در تراز تمدنی، عزت خود و جامعه را در اطاعت از مکتب اهل بیت (ع) و ارتباط بیشتر با مؤمنین و دوری از مشرکین، تعریف ارتباطات و ساختارهای درونی و بیرونی مبتنی بر تقوا و انصاف و کنترل خشم در برخورد با دیگران می‌داند.

ج) رحمت

رحمت به معنای رقت و نرم‌دلی، دلسوزی، احسان، اظهار مهربانی و آمرزش است (راغب اصفهانی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۵۸؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۴۲۶). نیروی انتظامی باید طوری با مردم مهرورزی کند که نه تنها احساس ناامنی و ترس نکنند، بلکه اعتماد و آرامش اجتماعی داشته باشند؛ مثل خانه‌ای که بزرگ‌تر محترمی دارد، وقتی از مسافرت برمی‌گردد، همه احساس رحمت و آرامش می‌کنند و می‌گویند: هیچ‌گونه تجاوزی در حضور او صورت نمی‌گیرد، تحقیر و تجلیل بی‌جانمی‌شود، امتیازاتی به نفع افراد داده نمی‌شود. علاوه بر همه اینها وجود رحمت است، وجود اعتماد در فعالیت‌هاست. پلیس در جامعه و تمدن اسلامی هم وجودش منشأ اعتماد و احساس رحمت است، هم وظیفه ارتقا، مهرورزی، دلسوزی، اعتماد را در جامعه (خانواده، اصناف و دولت) دارد (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۱۸).

در منابع دینی سفارش زیادی به رحمت و مهرورزی شده است. خدای متعال نسبت به پدر و مادر می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (اسراء/ ۲۴)؛ یعنی انسان باید در معاشرت و گفت‌وگوی با پدر و مادر طوری رفتار کند که تواضع و خضوع او را احساس کنند و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد. این فروتنی و تواضعی است که به انسان رفعت و ارزش می‌دهد. در جای دیگر می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكٰفِرٰ رُحَمَآءٌ بَيْنَهُمْ» (فتح/ ۲)؛ یعنی محمّد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان و دلسوز هستند. در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است: «عجبت لمن یرجو رحمة من فوقه کیف لا یرحم من دونه». «نسبت به کسی که از مافوق خود امید مهرورزی و رحمت دارد، اما به پایین دست خود مهرورزی نمی‌کند، تعجب می‌کنم» (ری شهری، ۱۳۸۰: ۲۱۴). رسول خدا- صلی الله علیه و آله- می‌فرماید: «الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک و تعالی، ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء». «رحم‌کنندگان را خدای رحمان- تبارک و تعالی- رحم می‌کند. به هر کس که در زمین است، رحم کنید تا هر کس که در آسمان است بر شما رحم کند» (ری شهری، ۱۳۸۰: ۲۱۴). نیروی انتظامی در تراز تمدن اسلامی رحمت را به گونه‌ای معنا و اعمال می‌کند که منافاتی با اقتدار نداشته باشد، متخلف جری‌تر نشود و ضعیف احساس تحقیر نکند.

سه سطح تحول نیروی انتظامی برای انجام مأموریت‌های تمدنی

ایجاد نظم و امنیت، مأموریتی است که همه نیروهای انتظامی در جهان دارند. آنچه عامل امتیاز نیروی انتظامی جمهوری اسلامی آن هم در تراز تمدن اسلامی است، همان تفاوت نظریه نظم و انتظام در بستر آموزه‌های دینی و مادی و اضافه شدن آن به «قدرت، عزت و رحمتی» است که جامعه اسلامی به دنبال آن است.

نیروی انتظامی برای نیل به چنین اهداف بلندی باید سه مرحله تغییرات در درون تشکیلات خود داشته باشد. با انجام هر مرحله تغییر، «قدرت، عزت و رحمت»ی که باید به جامعه منتقل شود تقویت می‌شود؛ یعنی قدرت، عزت و رحمت درونی نیروی انتظامی با انتقال به

جامعه محقق می‌شود؛ نیروی مقتدر، عزیز و مهرورز در جامعه قدرتمند با عزت و با رحمت شکل می‌گیرد و پیشرفت می‌کند. از این زاویه، «قدرت، عزت و رحمت» سه شاخص هستند که نیروی انتظامی در سه سطح خود را به آنها نزدیک می‌کند. در سطح اول وظایف قانونی خودش را انجام می‌دهد. در سطح دوم علاوه بر وظایف قانونی به دنبال ارتقای کارآمدی نیروهاست. در سطح سوم به دنبال ارتقابخشی جایگاه سازمان بین سازمان‌های دیگر است. در نهایت، نتیجه این سه سطح دستیابی به «قدرت، عزت و رحمت» و نتیجه «قدرت، عزت و رحمت» ارتقای نظم و انتظام در بستر فرهنگ اسلامی است.

۱. سطح اول، انجام وظایف و مأموریت‌ها

با توجه به تعریفی که برای نیروی انتظامی ارائه شده است، وظایف و اهداف خاصی نیز برای آن معین می‌گردد و اختیاراتی هم به او محول می‌شود تا بتواند وظایفش را انجام دهد. انجام وظایف و مأموریت‌ها منوط به این است که مبتنی بر اوصاف کلان سازمان (قدرت، عزت و رحمت) «راهبرد، برنامه و سازماندهی» نیرو تهیه و ترسیم شود؛ یعنی توزیع اختیارات و وظایف و کنترل‌ها و بازخوردگیری‌ها به خوبی انجام گیرد و گردش عملیات به صورت موفق‌تری طراحی شود. عمل سازماندهی در سه فعالیت اصلی خلاصه می‌شود:

۱. تعیین مناصب و طراحی چارت تشکیلاتی؛

۲. تدوین حدود اختیارات و تدوین آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی؛

۳. ترسیم گردش عملیات (حسینی شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

کنترل یعنی مهندسی ساختار «نظارت و ارزشیابی» در اجرای صحیح برنامه و انجام به موقع مسئولیت‌ها توسط افراد که به عنوان بخش اصلی سازمان شناخته می‌شود. نظارت و ارزشیابی به معنی کنترل اجرای سازمان و برنامه مصوب از طریق تدوین شاخص‌های ارزیابی، جمع‌آوری اطلاعات و داوری از طریق عرضه اطلاعات به شاخص‌ها و ارائه گزارش کیفی و کمی از میزان تحقق برنامه و در نهایت ارزیابی فرایندهای برنامه‌ریزی و سازماندهی تا اجرا و ارائه گزارش. ارزشیابی برای بهبود برنامه و مقایسه اهداف پیش‌بینی‌شده برای خط‌مشی و نتایج حاصل از آن است (برس ۱۳۶۹: ۶؛ الوانی، ۱۳۸۳: ۱۱۹) و در نهایت، بازخوردگیری

از فعالیت‌های گذشته و شناسایی عیوب احتمالی، عوامل پیش‌بینی‌نشده و واقعیت‌های لحاظ‌نشده و بهینه‌سازی سازماندهی و برنامه‌ریزی. در حقیقت بازخوردگیری روی گزارش‌های نظارت و ارزیابی برای ترسیم اقدامات اصلاحی نسبت به کاستی‌های برنامه انجام می‌گیرد. این کار قدم اول در ایجاد کارآمدی در یک سازمان است؛ به عبارت دیگر، در صورتی که سازماندهی، کنترل، نظارت، ارزشیابی و بازخوردگیری‌ها درست نباشد، سازمانی که برای نظم و اقامه نظم و انتظام و برای ایجاد محیط ارتقای وجدان اجتماعی درست شده، برخوردش با متخلف، برخوردی متناسب با انجام وظیفه نخواهد بود (برخورد ناهنجار)؛ در نتیجه حتماً ناکارآمد خواهد شد و پلیس با متخلف هماهنگ، هم‌آواز و همکار می‌شود و تخلف در عمل نیز ابزار قدرت پیدا می‌کند.

۲. سطح دوم، ارتقای کارآمدی در درون سازمان

اگر نیروی انتظامی در سطح اول کارآمد باشد و مأموریت‌های محوله را به خوبی انجام دهد، آنگاه شاهد کرامت نفس و ارتقای وجدان و تغییر در انگیزه‌های سازمانی خواهیم بود. با ایجاد چنین تغییری افراد داخل سازمان، دیگر براساس خوف و طمع مادی حرکت نمی‌کنند و روی یک علاقه سازمانی، نه تنها هویت خودشان و نفع خودشان را ضد نفع سازمان نمی‌دانند، بلکه تابعی از توسعه سازمان تعریف می‌کنند، برای خودشان هویت سازمانی قائل‌اند و این هویت را بالا می‌برند و آن را به یک حساسیت و دغدغه تبدیل می‌کنند. اطلاعات هم‌طوری به آنها می‌رسد که این دغدغه را می‌توانند هماهنگ کنند و وضعیت افراد به گونه‌ای است که احساس می‌کنند عضویت‌شان در سازمان مرتب بهینه می‌شود. این بدین معناست که سازمان علاوه بر اینکه وظایف خود را نسبت به جامعه انجام می‌دهد، بستر توسعه و تکامل افرادش را هم فراهم کرده است و فقط برابر خوب کار کردن پاداش نمی‌دهد و فقط برابر بد کار کردن توبیخ نمی‌کند و اصولاً معنای هویت افراد را ارتقا می‌دهد؛ یعنی ناکارآمد بودن سازمان برای فرد دغدغه می‌شود، توسعه کارآمدی برای او یک هدف می‌شود و منتظر پاداش یا ارتقای خود نیست. به عبارتی، هویت خود را هم در انگیزه، هم در اندیشه و هم در انضباط عملی، به سازمان تعریف می‌کند.

اگر سازمان به اینجا رسید، مفهوم قدرت در افراد عوض می‌شود؛ چون افراد ابتدا قدرت را به اختیار سازمانی تعریف می‌کردند، ولی حالا قدرت را با توجه به «شدت، دقت و انضباط»ی که نسبت به

وظیفه دارند تعریف می کنند. در این صورت روابط سازمانی (یعنی اختیارات محوله) بستر تحرک آنها می شود و هویت‌ها به منزلت‌ها و مناصب تعریف نمی شود، بلکه کارآمدی منزلت به هویتش تعریف می شود. اگر مدیر ناکارآمدی در یک بخش منصوب شود که «انگیزه، دقت نظر و انضباط اجرایی» نداشته باشد (دل‌سرد باشد)، طبیعتاً اختیارات محوله درست انجام نمی گیرد. با عوض کردن چنین مدیری و ارتقای وجدان سازمانی از طریق تغییر مقیاس خودکنترلی - از یک خودکنترلی ساده با حساسیت‌های شخصی به خودکنترلی با ظرفیت بالا با حساسیت‌های سازمانی و الهی - از این به بعد، مدیر با تمام ظرفیت حساسیت، تمام ظرفیت دقت نظر و تمام ظرفیت انضباط، در سازمان حضور پیدا می کند. در اینجا صحیح است گفته شود قدرت افراد در سازمان و در نهایت قدرت سازمان بالا رفته است.

اما عزت آنها چطور؟ آیا ارتباطاتی که افراد با هم دارند از منزلت کرامت است یا از منزلت ترس و حقارت؟ با شکل‌گیری ویژگی‌های فوق در افراد یک سازمان، نوع ارتباطات عوض و به عزت تبدیل می شود؛ یعنی ناموفق بودن سازمان را خلاف عزت نفس خود می دانند، طبیعتاً نسبت به همکاران خود با رأفت برخورد و دیگران را تحقیر نمی کنند.

به هر حال، در فرهنگ و دستگاه الهی، شوق به لقاء الله، در معنای کرامت انسان اصل قرار می گیرد؛ سپس معنای نظم را دگرگون می کند و در قدم بعد، کرامت انسانی و عزت افراد را بالا می برد. طبیعتاً چنین افرادی با رأفت و مهربانی با هم برخورد خواهند کرد.

۳. سطح سوم: توسعه روابط سازمانی و ارتقای منزلت اجتماعی سازمان

در قدم سوم، روابط سازمان یعنی وحدت کل و اختیارات بیرونی سازمان عوض می شود و منزلت و حضور اجتماعی سازمان در کشور توسعه پیدا می کند. گاهی حضور اجتماعی سازمان به این است که نزد مردم عزیز و مقتدر، با رأفت و رحمت باشد، شیر و ضعیف نباشد؛ اما گاهی حضور اجتماعی به این است که منتج به آن در کل جامعه ارتقا پیدا کند. چنین ارتقایی حضور اجتماعی سازمان، یعنی اعتبارات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» آن را بالا می برد (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۵۴). شرط ارتقای منزلت اجتماعی نیروی انتظامی این است که اولاً حضور آن فراگیر و بالاساعه باشد، نه بخشی و موضعی؛ ثانیاً حضور آن صرفاً بازدارنده و پس از وقوع جرم نباشد، بلکه پیشینی و پیش‌برنده نیز باشد.

نتیجه‌گیری

تئوری نظم و انتظام و معرفی سه رکن اصلی نظم (تعدد موضوعات، هماهنگی و هدف) را در بستر تکامل تاریخ و تعریف از غایت جهان بررسی کردیم؛ سپس جامعه و خاستگاه آن را در بستر فرهنگ و ارزش‌های پذیرفته‌شده الهی توضیح دادیم و به این موضوع پرداختیم که با جوشش جامعه و فرامرزی شدن آن تمدن شکل می‌گیرد.

شکل‌گیری جامعه، گستره خواسته‌های «فردی» را به خواسته‌های «اجتماعی» تبدیل می‌کند و سرعت و کیفیت خواسته‌ها را تا حد زیادی می‌برد. همین‌طور با شکل‌گیری تمدن، گستره خواسته‌های «اجتماعی» به خواسته‌های «جهانی» تبدیل می‌شود و سرعت و کیفیت خواسته‌ها باز هم به‌طور تصاعدی اوج می‌گیرد. جامعه به‌عنوان یک موجود زنده و در حال رشد، همیشه خواهان پیشرفت، استمرار، ثبات و تکامل درونی (ملی) و بیرونی (فراملی) است و می‌خواهد اعتقادات و ارزش‌های خود را هم‌زمان با ابعاد و ارکان درونی (سیاست، فرهنگ و اقتصاد) در گستره جغرافیایی جهان نیز وسعت بخشد.

حقیقت جامعه از «دولت، صنف و خانواده» تشکیل شده است و نظم و امنیت در این سه بخش تحقق کامل و عینی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، «دولت، اصناف و خانواده» در بستر جهان‌بینی و ارزش‌های الهی و در مقیاس تمدن اسلامی مطالعه و تعریف می‌شوند و وظیفه نیروی انتظامی ایجاد و ارتقای نظم و امنیت در این ساختارهاست. به عبارتی، مأموریت نیروی انتظامی ایجاد نظم است که مبدأ «قدرت، عزت و رحمت» در «دولت، صنف و خانواده» باشد. نیروی انتظامی برای نیل به اهداف پیش‌گفته باید سه مرحله تغییرات در درون تشکیلات خود داشته باشد: انجام وظایف محوله، ایجاد کارآمدی درونی و و ارتقای منزلت اجتماعی سازمان. انجام هر مرحله از این تغییرات، منوط به تعریف «راهبرد، برنامه‌ریزی و سازماندهی» متناسب با هر مرحله است. به این ترتیب، در مقیاس تمدن اسلامی نیروی انتظامی «مقتدر، عزیز و مهرورز» دائماً باید «قدرت، عزت و رحمت» را به جامعه تزریق کند و از این طریق زمینه پیشرفت دائم جامعه اسلامی را فراهم نماید.

منابع فارسی و عربی

- قرآن کریم:

- الوانی، سیدمهدی و فتاح شریفزاده (۱۳۸۳)، فرآیند خطمشی‌گذاری عمومی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

- برس، اولیور استلی، و... (۱۳۶۹)، فرهنگ اندیشه نو، ترجمه احمد بیرشک و...، تهران: انتشارات مازیار.

- بستانی، فؤاد افرام (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، تهران: انتشارات اسلامی.

- بندرریگی، محمد (۱۳۶۴)، ترجمه منجد الطلاب، تهران: انتشارات اسلامی.

- بهرامی، محمد (۱۳۹۱)، «درآمدی بر جامعه‌شناسی خانواده در قرآن»، نشریه پژوهش‌های قرآنی، دفتر تبلیغات خراسان رضوی، قم: انتشارات بوستان کتاب.

- بیرو، آلن (۱۳۷۵)، فرهنگ اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، انتشارات کیهان.

- پیروزمند، علی‌رضا (۱۳۹۵)، مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی، قم: انتشارات تمدن نوین اسلامی.

- چنگیز، پهلوان (۱۳۸۸)، فرهنگ و تمدن، تهران: نشر نی.

- حسینی شیرازی، سید منیرالدین (۱۳۷۸)، بانک اطلاعات فرهنگستان علوم اسلامی، قم: تنظیم نظام تعاریف نیروی انتظامی، خرداد.

- حسینی شیرازی، سید منیرالدین (۱۳۷۷)، بانک اطلاعات فرهنگستان علوم اسلامی، قم: مجموعه آثار حجت الاسلام والمسلمین سید - حسینی شیرازی، منیرالدین (۱۳۷۷)، مبانی نظری ارتباطات و مخابرات، سند پژوهشی ۱۶/۱۳۵۷۰۰۰۰، ۱۷ آبان.

- حسینی شیرازی، سید منیرالدین (۱۳۸۵)، الگوی حفظ، ترمیم و بالندگی حوزه، انتشارات فرهنگستان علوم اسلامی، چاپ داخلی.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۶)، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران: ناشر مرتضوی.

- حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی و علی حکیمی (۱۳۸۰)، الحیاء، ترجمه احمد آرام، چ ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ری شهری، محمد (۱۳۸۰)، منتخب میزان الحکمه، تهران: انتشارات دارالحدیث.

- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نبوی، سید عباس (۱۳۸۶)، فلسفه قدرت، تهران: انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- هاشمی خوبی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۴، تهران: انتشارات مکتبه اسلامیة.

منابع لاتین

- Boyatzis, R.E. (1998), Transforming Qualitative Information: Thematic Analysis and Code Development, Sage Braun, Virginia; Clarke, Victoria (2006), Using Thematic Analysis in Psychology, *Qualitative Research in Psychology*, Vol. 3.
-Finifter, A.W. (1970), "Dimensions of Political Alienation", *The American Science Review*, Vol. 64.
-Seeman, M. (1959), "On the Meaning of Alienation", *American Sociological Review*, Vol. 24.

